

نوع مقاله: پژوهشی

تجزیه و تحلیل تجربه اولویت فلسفه بر دموکراسی در دولت‌های هفتم و هشتم جمهوری اسلامی ایران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۶/۱۴ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۷/۰۲/۳۰)

جواد امام جمعه زاده^۱

زهرا مرندی^۲

چکیده

بر اساس تفاسیر جامعه‌شناختی و فلسفی، دو نگاه نسبت به دموکراسی وجود دارد. در بینش جامعه‌شناسانه، نهادهای دموکراتیک در عرصه عمل بر اندیشه و فرهنگ دموکراسی مقدم است. این در حالی است که رویکرد فلسفی، فرهنگ و مبانی نظری دموکراسی را در اولویت قرار می‌دهد. از این‌رو، عده‌ای از اولویت دموکراسی بر فلسفه و عده‌ای دیگر از تقدم فلسفه بر دموکراسی سخن می‌گویند. اکنون پرسش اصلی این است که دولت‌های هفتم و هشتم پس از جمهوری اسلامی ایران، بر اساس کدام یک از مجاری دموکراتیک فوق‌مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرند؟ نویسندگان این مقاله کوشیده‌اند تا نشان دهند دولت‌های مذکور با استفاده از امکانات مفهومی رویکرد اولویت فلسفه بر دموکراسی، ارزیابی می‌گردند. بر این اساس، فرضیه اصلی اشاره می‌کند که حل مشکلات پیش روی دولت‌های هفتم و هشتم، در بستر دموکراسی نیازمند

۱. دانشیار علوم سیاسی دانشگاه اصفهان، نویسنده مسئول. Javad@ase.ui.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه اصفهان. Zohreh_marandi@yahoo.com

رویکرد فلسفی است. در این راستا، این مقاله می‌کوشد با ارائه مولفه‌های نظری چون نگرش انسانی به توسعه، آموزش دانش سیاسی، فرهنگ سیاسی، توسعه سیاسی و خرد سیاسی بستر مناسبی برای فهم روند دموکراسی و اثبات فرضیه اصلی فراهم نماید.

چارچوب نظری این مقاله اولویت فلسفه بر دموکراسی است که درونمایه فلسفی خود را بویژه با تاکید بر آگاهی و شناخت قبل از کنش دموکراتیک در اندیشه‌های سیدجواد طباطبایی، رضا داوری اردکانی و مصطفی ملکیان به خوبی یدک می‌کشد. تقدم نظر بر عمل نشان می‌دهد که هر سه اندیشمند فرصت‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در جامعه را بازتاب کنش‌های از قبل آموزش داده شده به افراد تلقی می‌کنند و از این نظر اندیشه‌هایشان می‌تواند الگوی خوبی برای تحلیل عمل دولت‌های هفتم و هشتم باشند. توجه به امکانات مفهومی الگوی نظریه‌گرایی در مقاله نشان می‌دهد که درک و تحلیل وضعیت دموکراسی در دولت‌های هفتم و هشتم، از حیث نظری بسیار با اهمیت است. از این رو، روش این پژوهش توصیفی و تحلیلی و با استناد به روش کتابخانه‌ای ارزیابی می‌گردد.

واژگان کلیدی: نظریه‌گرایی، دموکراسی، فلسفه دموکراسی، توسعه سیاسی، دولت‌های هفتم و هشتم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

موضوع مقاله، تحلیل دموکراسی در دولت‌های هفتم و هشتم پس از انقلاب اسلامی ایران بر پایه الگوی نظریه‌گرایی است. تحلیل دموکراسی در دهه‌های اخیر، بویژه در کشورهای در حال توسعه مانند ایران اهمیت بسیار یافته است. دموکراسی در ایران در ادوار مختلف تحت عناوینی چون مشروطه، مردم-سالاری، مردم‌سالاری دینی و ... مطرح شده است. بسیاری از کارشناسان مسائل ایران بر این باورند که ایران در مقایسه با سایر کشورهای در حال توسعه، بیشترین تاثیر را از امواج مدرنیته پذیرفته است. شاهد این مدعا، شکل‌گیری حرکت‌های مردمی در دوره مشروطه، افزایش آن در خرداد سال ۱۳۴۲ و تحول مردمی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ می‌باشد.

بررسی تاریخی دموکراسی نشان می‌دهد که دو نگاه کاملاً متضاد نسبت به آن وجود دارد. عده‌ای برآنند تا ثابت نمایند که شکل‌گیری نهادهای دموکراتیک مانند مجلس، قانون اساسی، انتخابات و ... عامل مهمی در حرکت مردم به سوی دموکراسی خواهی بوده است. آنها معتقدند ابزار و وسایل قابل لمس و عینی دموکراسی در هدایت مردم به سوی اهداف غیر قابل لمس و ذهنی دموکراسی نقش مهمی ایفا می‌کنند. این جریان هر نوع عنصر متعالی با نام روح یا ذهن یا نفس را در طبیعت انسان رد می‌کنند و در عوض انسان را ارگانیسمی تعریف می‌کنند که همواره، برای سازگاری با محیط پیرامون، به کوشش تازه‌ای دست می‌زند. از این منظر، ذهن به عنوان ابزاری برای سازگاری با محیط محسوب می‌شود. پس نظریه‌ها و اندیشه‌ها، ابزارهایی برای بهبود و سعادت زندگی انسان هستند نه بازنمایی واقعیت.

فیلسوف این حوزه ریچارد رورتی معتقد است آنچه به عنوان میل همگانی به حقیقت وصف کرده‌اند بهتر است به عنوان میل همگانی به حقانیت توصیف شود. زیرا تا چیزی بازشناخته نشود نمی‌توان آن را به عنوان هدف در نظر

گرفت. تمایزی که بین حقیقت و حقانیت وجود دارد همان تمایز بین امر غیرقابل بازشناسی و قابل بازشناسی است. او معتقد است حقیقت قابل شناسایی نیست اما حقانیت شناخته خواهد شد. از نظر او بهای قطعیت بی‌ارتباط با عمل و تجربه است و مبحث حقیقت را نمی‌توان با اندیشه دموکراسی مرتبط ساخت (کارموز، ۱۳۸۱: ۷۱).

طرفداران این جریان که گرایش غالب آنها به سمت لیبرال دموکراسی است آن را «حکومت به وسیله مردم» تلقی می‌کنند. آنها معتقدند دموکراسی آزاد است تا به مخالفت با سیاست‌ها و نامزدهای مطرح شده از سوی جامعه بپردازد و در مشارکت مؤثر و کارآمد نیز آزاد است (کوهن، ۱۳۷۳: ۱۲۰). از این نظر، پراگماتیست‌ها مخالفت با بعضی از تعاریف دموکراسی، مانند «حکومت بر پایه رضایت»، «فرمانروایی اکثریت»، «حکومت با حقوق برابر برای همه»، «حاکمیت خلق» و از این قبیل هستند (کوهن، ۱۳۷۳: ۲۲-۲۳) و آنها را نمونه‌ای از شعارهای تبلیغی حکومت برای مردم در برابر حکومت به وسیله مردم می‌داند، به طور مشخص جبهه لیبرال دموکراسی غربی را با تأکید بر عمل و مشارکت عینی مردم پیشتاز می‌داند.

در مقابل، اعتقاد به شکل‌گیری زمینه‌های فکری دموکراسی در بین مردم به منظور جلب نظر آنها به سوی دموکراسی جریان فلسفی‌گراها را تشکیل می‌دهد. سنت فلسفی نظریه‌گرایی به دنبال ارائه جهانی‌بینی است که خطاناپذیر است. در این آیین، امور انتزاعی‌اند و بنابراین چیستی‌شان وابسته به مقصود و مراد کسی است که درباره آن سخن می‌گوید. در اصل ویژگی فلسفه این است که درباره امور انتزاعی سخن بگوید. نظریه‌گرایان معتقدند قالب‌هایی که انسان در هنگام شناخت امور دارد قالبی ذهنی است. این رویکرد بر فردگرایی روش‌شناختی و اصالت شناخت‌شناسانه ذهن و فاعل‌شناسا تأکید دارد. از این منظر، بشر هیچ نیست مگر آن‌چه از خود می‌آفریند و ریشه این آفرینش در درون انسان است نه در خارج و یا محیط او (سارتر، ۱۳۷۶: ۲۹). این جریان که نگاهی فلسفی به

دموکراسی دارد هر نوع عملی را تابع ذهن می‌داند. در این نگاه توجه به افکار و عقاید مهم است.

با توجه به این رویکردهای دوگانه که از یک سو دموکراسی در عرصه عمل را بر اندیشه دموکراسی مقدم می‌دارد و از سوی دیگر، بر اولویت مبانی فلسفی دموکراسی بر عرصه عمل تاکید دارد. اگر به طور عمیق به روند شکل‌گیری دموکراسی در این دوران پرداخته شود، به نظر می‌رسد رویکرد فکری-فلسفی، الگوی مناسب دموکراسی این دوره باشد. در این دوران هر نوع عملی تابع ذهن است و توجه به افکار و عقاید فرد مهم است. از این رو، روشنفکری مجالی برای نمایاندن خود پیدا کرده و هر نوع کنش بر اساس آمادگی قبلی ذهن افراد شکل می‌گیرد. مدعای دولت حاکم در این دوران آن است که برای تشکیل دموکراسی باید شرایط اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جامعه برای پذیرش آن مهیا گردد. در این حالت توسعه سیاسی مقدم بر نهادهای دموکراتیک خواهد شد (عالم، ۱۳۸۵: ۹۷-۲۹۹). از این منظر، نهادهای دموکراتیک مانند احزاب، انتخابات، مجلس و ... در درجه دوم اهمیت قرار می‌گیرند. زیرا الگوی اولویت فلسفه بر دموکراسی، کنش‌های کاملاً عینی در جامعه را بر اساس بینشی ذهنی همراه با آگاهی توجیه می‌نماید. از این رو، رفتار آگاهانه و آموزش یافته اولویت می‌یابد.

به منظور درک وضعیت دموکراسی در جامعه ایرانی و بررسی جریان قالب بر آن، یکی از مهمترین مولفه‌هایی که می‌توان مورد مذاقه قرار داد، بررسی آرا و نظریات اندیشمندان و سیاستمداران در هر دوره است. از این رو می‌توان در پیگیری دموکراسی در بازه زمانی مورد مطالعه این مقاله، آن دسته از اندیشمندانی که در طیف مقابل عملگرایی به نظریات ذهن‌گرایانه‌ای که تفکر و آموزش و توجه به رشد را مورد مذاقه قرار می‌دهند همچون سیدجواد طباطبائی، رضا داوری اردکانی و مصطفی ملکیان اشاره نمود.

پیشینه پژوهش

داود هیرمیداس باوند (۱۳۸۷) در مقاله‌ای با عنوان «دکتر فریدون آدمیت و اندیشه دموکراسی در ایران» ضمن موشکافی از فعالیت‌های آدمیت در زمینه بررسی مشروطه و نقش آزادیخواهان و روحانیون در آن، وی را معتقد به آزادی بویژه دموکراسی سیاسی می‌داند و در اندیشه او در می‌یابد که تا دموکراسی سیاسی در ایران پا نگیرد نه تنها دموکراسی اجتماعی نیز پا نخواهد گرفت بلکه توسعه اقتصادی و اجتماعی روندی مستمر و نهادینه نخواهد داشت. از اینرو تاکید باوند بر ابعاد تئوریک همانند دموکراسی سیاسی با پژوهش حاضر همخوانی دارد تنها تفاوت در نگاه کاملا تئوریک باوند و اجتناب وی از ورود به وقایع اجتماعی است.

امیر مسعود شهرام‌نیا (۱۳۸۶) در کتاب «جهانی شدن و دموکراسی در ایران» به این مساله می‌پردازد که آیا دموکراسی برای فرد ایرانی معنا و مفهومی دارد؟ آیا اندیشه «نظری» درباره هر چیزی، مستلزم تفکر به جنبه «عملی» آن است؟ چرا کسانی که در ایران از دموکراسی حرف می‌زنند، به جنبه عملی آن نمی‌اندیشند و «حس مثبت» دموکرات بودن را به «ذهنیت جمعی» منتقل نمی‌کنند؟ آیا مسیر گذار به دموکراسی در ایران، نیازمند بازنگری مجدد است؟ شهرام‌نیا با تاکید بر دموکراتیزاسیون در نظریه هانتینگتون تلاش نموده تا به پرسش‌های نظری و عملی خود پاسخ دهد اما در این پژوهش با نگاه بر ابعاد تئوریک به آسیب‌شناسی دولت مورد مطالعه پرداخته شده است.

آرامش دوستدار (۱۳۸۳) در فصل سوم از کتاب «امتناع تفکر در فرهنگ دینی» در مصاحبه‌ای با عنوان «متن این فرهنگ تا اعماقش دینی است» به منظور ریشه‌یابی علل توسعه و عدم آن به مبانی فرهنگی و نظری تاکید نموده است. همچنان که اشاره دارد: «ایجاد تحول را باید اول در فرهنگ خود بنگریم و این کار واقعا بسیار شاقی است، و به موازاتش اگر ما با توجه به اینکه زمینه

فرهنگی چگونه است آن وقت بتوانیم مقداری از وجود، از صور فرهنگ غربی را به کشور خود و به جامعه خود منتقل کنیم» این پژوهش با این استدلال که دین نمی‌تواند مانعی برای رشد دموکراسی سیاسی باشد و نمونه آن دولت هفتم و هشتم است با رویکرد دوستدار به مساله دموکراسی دارای اختلاف است.

منصور تاراجی (۱۳۸۳) در مقاله «تاریخ یک صدساله دموکراسی و ضد دموکراسی» با بررسی دموکراسی و دیکتاتوری در ایران معتقد است زمانیکه ملت‌ها آغوش خود را بر روی دموکراسی گشوده‌اند هر دیکتاتوری که به جنگ دموکراسی رفت شکست خورد. ناپلئون، استالین، هیتلر و رضاشاه بسیار و بسیار به ملت‌های خود خدمت کردند ولی چون به جنگ آزادی، فکر و اندیشه مردمان رفتند، ملت‌ها از آنها بریدند. او انقلاب اسلامی را ثمره همین موضوع دانسته و نتیجه می‌گیرد آنچه در ایران حاکم بوده است نخست آموزش فرهنگ دموکراسی بوده و بعد دموکراسی و از این نظر با این پژوهش همخوانی دارد. اما این پژوهش، دولت هفتم و هشتم را به عنوان حاکم وقت همسوی ملت در به آغوش کشیدن دموکراسی قلمداد می‌کند و از این نظر با مقاله تاراجی متفاوت است.

در تبیین دموکراسی در دولت‌های بعد از انقلاب اسلامی بر مبنای یک تئوری خاص، پژوهش جامع و کاملی صورت نگرفته است و اکثر این تحقیقات به صورت جزئی، ژورنالی و گزارش آن هم در خصوص بررسی دموکراسی در ایران و یا بررسی عملی دموکراسی بوده است. همچنین مطالعات و تحقیقاتی که الگوهای نظری یا عملی دموکراسی را بررسی نموده اند بیشتر تلاش شده تا دموکراسی‌خواهی تئوریک را اقدامی منوط به روشنفکران جامعه و دموکراسی پراگماتیستی را اقدام دولتمردان و رجال سیاسی نشان دهند. اما این پژوهش نگاه تئوریک و فلسفی به دموکراسی توسط رجال سیاسی مورد کاربست قرار گرفته است که مهمترین تفاوت این پژوهش نسبت به دیگر تحقیقات است.

چارچوب مفهومی

الف - دموکراسی

دموکراسی یکی از انواع حاکمیت بوده و وجه مشخص آن اعلام رسمی اصل تبعیت اقلیت از اکثریت و به رسمیت شناختن آزادی و حقوق مساوی افراد و شهروندان است. دموکراسی، شکلی از قدرت مردمی و وسیله‌ای دانسته می‌شود که با آن به تصمیم‌گیری کمک می‌شود و قدرت؛ بصورت دوره‌ای به مقامات منتخب، داده می‌شود (بشیریه، ۱۳۸۲: ۳۰-۳۴).

ب - فلسفه دموکراسی

دموکراسی تئورستی اعتلای دموکراسی در جهان اجتماعی را محصول کاوش فلسفی انسان می‌داند و شناخت فلسفه دموکراسی را بدون شناخت فلسفه انسان امکان‌پذیر نمی‌داند. دموکراسی ریشه‌های وجودی و تحقیقی خودش را با تکامل آگاهی مدنی و حقوقی انسان‌ها پدیدار می‌کند. پدیدارهایی چون افکار عمومی، اراده جمعی و اراده اکثریت، دموکراسی را به سوی تعاریف فلسفی از دموکراسی همچون آزادی و برابری اخلاقی مدنی انسان‌ها، نفی سلطه و عدم تمرکز قدرت سوق می‌دهد. بر این اساس فردگرایی، برابری و آزادی سه ضلع مثلث دموکراسی به مثابه فلسفه یا ایدئولوژی است (بشیریه، ۱۳۸۲: ۳۳-۳۴).

پ - نظریه‌گرایی

از منظر جامعه‌شناسی ذهن‌گرا، واقعیت در ذهن افراد وجود دارد و در تعامل آن‌ها با یکدیگر شکل گرفته، ساخته و تثبیت می‌گردد. این افرادند که در تعامل با یکدیگر به واقعیت بیرونی معنا می‌بخشند. واقعیت، بیرون از فرد نیست و نمی‌توان آن را مشاهده کرد، بلکه باید دید مردم چه تعریفی از آن دارند. این نظریات به نحوه تفکر کنشگر و عملکرد وی توجه دارند و ساختارهای عینی را

ت - توسعه سیاسی

توسعه سیاسی به دلیل چند وجهی بودن یکی از پیچیده‌ترین سطوح یک جامعه است. از این رو در یک تعریف کلی، تدابیری که حکومت به منظور اداره امور کشور در جهت توسعه رشد و گسترش همه شرایط و جنبه‌های مادی و معنوی زندگی اجتماعی، گسترش ظرفیت نظام اجتماعی برای برآوردن احتیاجات محسوس یک جامعه، امنیت ملی، آزادی فردی، مشارکت سیاسی، برابری اجتماعی و رشد اقتصادی اتخاذ می‌کند، توسعه سیاسی تلقی می‌شود (آقا بخشی و همکاران، ۱۳۷۹: ۱۰۴). در واقع توسعه سیاسی، افزایش ظرفیت نظام در پاسخگویی به نیازها و خواسته‌های مردم، تنوع ساختاری، تخصصی شدن ساختارها و همچنین افزایش مشارکت سیاسی است (قوام، ۱۳۷۱: ۹-۱۰).

چارچوب نظری

نظریه‌گرایی^۱ برگرفته از اندیشه‌هایی است که بر ایده و هویت ذهنی فرد تأکید دارند. این اندیشه‌ها برآمده از آیینی فلسفی است که از افلاطون آغاز و تا هگل ادامه می‌یابد. این آیین، جهان خارج را بیانی از ذهنیات انسان می‌داند که در آن پدیده‌های اجتماعی با میزان تطابق خود با نوع انگاریشان سنجیده می‌شوند (ساروخانی، ۱۳۷۰: ۳۸۱). در این پژوهش چارچوب روش‌شناسی نظریه‌گرایی است. نسبی‌گرایی موجود در علوم انسانی اجازه داده است تا اندیشمندانی در یک طیف نظری قرار بگیرند که هر چند مشرب فکری و سیاسی آنها وابسته به آن طیف است اما در برخی وجوه با یکدیگر در تباین قرار دارند. با این مقدمه؛ آرای داوری اردکانی، ملکیان و طباطبائی به عنوان چارچوب نظری این مقاله

در نظر گرفته شده است. گرچه برخی وجوه اندیشه این سه متفکر، سوگیری متفاوتی از هم دارد اما آنچه باعث شد نویسندگان مقاله آرای آنها را به عنوان چارچوبی برای تحلیل فلسفی دموکراسی قرار دهند درونمایه هگلی-سوژکتیویستی اندیشه آنهاست که بشر را موجودی آزاد در نظر می‌گیرد که آنچه انتخاب می‌کند و از خود می‌سازد، برای همه آدمیان معتبر است. آرای این نظریه‌پردازان داده‌هایی در نظر گرفته می‌شوند که از قابلیت مناسی برای تحلیل دموکراسی در روند تحولات جامعه برخوردارند. در واقع تاکید نظریه‌گرایی موجود در آرای این اندیشمندان، بر تحول در رهیافت انسانمدار ناظر بر فلسفه تاریخ است که در ارزش‌گذاری اخلاقی بشر باز نمود می‌یابد. وجود اراده که همان عقل عملی است، انسان را قانونگذار و ترتیب دهنده داده‌های تجربی و باعث معنادار شدن هستی جهان می‌داند. از این‌رو، عقل سوژه علت اصلی پدیده‌هاست.

اصل فردگرایی روش‌شناختی بویژه در مسائل سیاسی قابل تعمیم است [من به عنوان سوژه خودمختار دموکراسی را انتخاب کرده‌ام و این بر اساس انتخاب-آگاهانه من نسبت به این نظام حکومتی است] (مارش و استوکر، ۱۳۷۸: ۱۲۹-۱۳۶). پس کنش آگاهانه یکی از مهمترین ابعاد نظریه‌گرایی است. نظریه‌گرایان کنش آگاهانه را علت تقدم روش‌شناختی مذکور می‌دانند. گرچه در یک تحولی همانند گذار به دموکراسی از محدودیت‌های آن موقعیت غافل نشده و عدم قطعیت و یا اتفاقی بودن آن را نیز رد نمی‌کنند (O Donnell & Schmitter, 1986: 7-10). همچنین بر این باورند که در درک کنش انسانی توسط فرد، باید الگوهای مورد سنجش وی در اولویت قرار گیرد. بر این اساس جامعه و واقعیت‌های اجتماعی نتیجه عملکرد کنشگر است و نحوه تفکر و عملکرد وی مورد توجه قرار می‌گیرد. به عنوان مثال، افراد در محدوده شناخت خود و با جهت‌گیری‌های اخذ شده از هنجارها و ارزش‌های حاکم بر فضای سیاسی، هنگام مواجه با دموکراسی، با آگاهی ذهنی به گزینش آن دست می‌زنند (ریترز،

۱۳۷۹: ۵۱۹). افراد در بستر اجتماعی یا سیاسی می‌توانند هنجارها و ارزش‌های حاکم بر نظامی خاص را دریافت کرده، مورد مطالعه قرار دهند، در مورد آن بیاندیشند، آموزش ببینند و تحت تاثیر این آگاهی به آن پاسخ مثبت یا منفی دهند. از این رو پیوستن فرد به یک نظام، در واقع بیانگر قاعده اخلاقی رضایت همراه با آگاهی به آن نظام است. اجرا و تبعیت از این قاعده برای همه افراد الزام‌آور است. در واقع بشر قانونگذاری است که با گزینش خود، جامعه بشری را نیز انتخاب می‌کند. فلسفه در واقع می‌خواهد نشان دهد آدمی، مجموعه روابطی است که اقدام‌ها را به وجود می‌آورد (سارتر، ۱۳۷۶: ۳۲-۴۷).

نظریه‌گرایی با برتری آگاهی و دانش نظری، عمل را به طوق می‌کشد. بر این اساس پراکسیس اجتماعی انتخاب نظام، یک فرایند عقل‌محور قلمداد می‌شود که محقق باید تلاش کند مقاصد و منافع فرد را در اقدام به آن ارزیابی نماید. از این نظر، رفتارهای سیاسی، مرهون انتخاب آگاهانه فرد است. بویژه در بحث دولت‌ها، قابل توجه است که کارگزاران نظام مصدر کنش‌هایی محسوب می‌شوند که موجب تکوین دموکراسی می‌شود.

در واقع نظریه‌گرایی در پاسخ به این سوال که در یک کنش نقش ذهن مهمتر است یا عین؟، بشدت بر ذهن‌گرایی تاکید می‌کند. نظریه‌گرایی با ارائه تجزیه و تحلیل عمل خودآگاه در پاسخ به این پرسش که آیا تولیدات انسانی - اعم از کنش‌ها و فعالیت‌های روزمره یا فعالیت‌های فکری و اندیشه‌های انسانی - محصول انتخاب عقلانی است یا این‌که تحت تأثیر ساختار اجتماعی است - بر نقش برجسته فاعل شناسا تاکید می‌کند. به بیان دیگر کنشگران را فاعلانی دارای اراده تلقی می‌کند.

از منظر این نوشتار، الگوی اولویت فلسفه نسبت به دموکراسی با درونمایه فلسفی فوق‌الذکر در اندیشه داوری، ملکیان و طباطبائی به شدت نمود یافته و به عنوان چارچوب نظری این پژوهش به دولت‌های هفتم و هشتم پس از انقلاب اسلامی تعمیم یافته است. در این چارچوب تحلیل کنش‌های دولت

نشان می‌دهد که نمی‌توان بازیگران را فارغ از عمل خود آگاه تصور کرد. گرچه در این مقاله زمینه‌های جامعه‌شناختی موثر بر کنش افراد زیر سوال نمی‌رود اما بر تاثیر شرایط حصول عمل بر اساس کنش‌های ذهنی تاکید می‌شود. در این چارچوب، فردگرایی، کنش آگاهانه و سایر ابعاد تئوریک کنش، از شاخص‌های توسعه محسوب می‌شوند. بنابراین تبیین پدیده پیچیده‌ای مانند دموکراسی با رویکردی نظری که رفتار فرد را مرکز ثقل خود قرار می‌دهد، ضروری است. چارچوب نظری در این پژوهش الگوی دموکراسی فلسفی است که به منظور درک بهتر در واقعیات زندگی کنونی، در قالب آرای طباطبایی، ملکیان و داوری اردکانی ارائه می‌گردد. آنان قرائت‌های فلسفی نسبت به مدرنیته و دموکراسی ارائه می‌دهند که در واقع دفاع موجزی از تقدم فلسفه در برابر واقعیات عینی جامعه است که بر مبنای آن به خوبی می‌توان به تجزیه و تحلیل دموکراسی در دولت‌های هفتم و هشتم پرداخت. نویسندگان همچنین به ارائه مختصری از نظریات گروه مقابل یعنی عملگرایان به نمایندگی ریچارد رورتی و علی میرسیاسی پرداختند تا در این گفتگو نقد فلسفه به دموکراسی را نیز فراهم آورده باشند.

داده های نظری

الف - سیدجواد طباطبائی و ضرورت اندیشه تجدد

سیدجواد طباطبائی پژوهشگری با نگرش روشمند در حوزه اندیشه سیاسی است. او داشتن چشم‌انداز نظری در مطالعه پدیده‌ها را ضروری می‌داند. از این لحاظ در هر مطالعه؛ عدم توجه به درون‌مایه فلسفی و فکری مورد نكوهش وی قرار می‌گیرد (طباطبائی، ۱۳۷۴: ۳۶۹-۳۷۲). طباطبائی پرسش از پیوند میان عمل و نظر را مهم‌ترین مساله فلسفه سیاسی و تاریخ‌نگاری اندیشه می‌داند. چارچوب نظری و اهمیت به آن در تحلیل مسائل اجتماعی، ایران را کانون

تجزیه و تحلیل تجربه اولویت فلسفه بر... ۱۵۳

نظریه پردازی او قرارداد و موجب ترسیم طرح «زوال اندیشه و انحطاط تاریخی ایران» در نظرگاه وی شد. در این طرح، مشکل ایران موضوعی فکری- فلسفی قلمداد شده است. نگرش نقادانه طباطبایی نسبت به تاریخ اندیشه‌ورزی در ایران بستری فراهم آورد تا مدرنیته غربی علل توسعه اندیشه در غرب و فقدان آن، انحطاط اندیشه در ایران تلقی گردد. به سخن دیگر، طباطبایی با تدوین نظام مفهومی خود آگاهی ملی ایرانیان را مورد واکاوی انتقادی قرار داد. در یک نگاه کلی، عدم شکل‌گیری اندیشه در ایران معاصر، تصلب روزافزون سنت بواسطه عدم نقد و حاکم‌شدن شرایط امتناع اندیشه، مهم‌ترین مولفه‌های طرح وی است.

تفکر طباطبایی مبنی بر اهتمام سنت‌ورزی و تخطی از تجددطلبی در ایران، چارچوبی فلسفی بر مبنای رابطه سنت- تجدد می‌طلبد که او در این زمینه به‌ویژه متأثر از هگل است. از این‌رو به تاریخ‌نگاری هگلی به مثابه شکلی از اندیشه‌ورزی می‌نگرد. بر این اساس، طباطبایی بر ضرورت تاسیس نظریه‌ای «از آن سنخ که در ایدئالیسم آلمانی از کانت تا هگل و البته بویژه در نظریه آگاهی هگل» تاکید می‌کند (فیرحی و علی‌حسینی، ۱۳۸۹: ۲۲۹). او آگاهی هگلی را نظامی از فلسفه‌ورزی می‌داند که سعادت همگان در پیروی از آن است. از نظر طباطبایی در اندیشه هگل، پرسش و پاسخ‌های فیلسوفانه‌ای بر مبنای بحران وجود دارد که مطالعه و انطباق آن با بحران کنونی کشورها می‌تواند به طور جدی به حل آن کمک رساند. در واقع طباطبایی بر اهمیت حل پرسش‌های امروزی از متون کهن تأکید می‌ورزد. «...آنان به منزله فیلسوف، پرسش از بحرانی را طرح کرده‌اند که بحران کنونی ما ... با آن پیوندی بنیادین دارد و نمی‌تواند بی‌توجه به آن پرسش مورد بحث قرار گیرد» (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۴۴-۴۵).

نگرش طباطبایی نسبت به فقدان اندیشه در ایران و نقد سنت به منظور حل این بحران، بر مبنای پایگاه اندیشه‌ورزی او یعنی «تجدد» است. در واقع تجدد یا

مدرنیته مبنای تاریخ‌نگاری وی قرار می‌گیرد. تحول در آموخته‌های فکری- فرهنگی انسان غربی برهه نوینی در تاریخ انسانها بدنبال آورد. طباطبایی این تحول را مدرنیته با ماهیت فرهنگی می‌داند «فرهنگی است زیرا بر اساس غرب و تمایز آن با شرق، فرهنگی است... آنچه از نظر شناخت غرب مهم است، دقت به اصل فرهنگی و اندیشه عقلانی است و بقیه امور را باید با توجه به آن در نظر گرفت» (طباطبایی، ۱۳۷۳: ۵). وی تاثیر این دوران را بر غرب مثبت و بر شرق منفی می‌داند. زیرا غرب را مامن پذیرش فیلسوفان می‌داند در حالی که در ایران وجود نخبگان اندک درونی را عامل اصلی زوال اندیشه می‌داند (طباطبایی، ۱۳۷۲: ۲۶-۲۹).

طباطبایی فقدان اندیشه در باب زوال تمدن ایران را مسئله اصلی عقب‌ماندگی ایرانیان می‌داند. از این رو، معتقد است: «انزوا و فقدان مفهوم انحطاط در یک فرهنگ بیانگر عدم انحطاط نیست، بلکه عین آن است» (طباطبایی، ۱۳۷۳: ۱۰). به بیان دیگر بنیان‌های فلسفی اصلی‌ترین بستر ظهور پدیده مدرنیته را شکل می‌دهد و طی دو سه قرن انحطاط اندیشه فلسفی در ایران، نوعی شرایط امتناع از تفکر مدرن در کشور حاکم بوده است. ضعف سنت فلسفی - فکری است که نمی‌گذارد ایرانیان به جهان مدرن گام بگذارند. در نتیجه، طباطبایی انحطاط تمدن ایران را با رکود بنیادین اندیشه فلسفی به شکلی تنگاتنگ مرتبط می‌داند (طباطبایی، ۱۳۷۳: ۹-۱۱).

مشروطه همواره اولین حرکت دموکراتیک در ایران قبل از انقلاب بوده است. طباطبایی در توصیف شکست این دموکراسی خواهی در کتاب «تأملی درباره‌ی ایران: نظریه حکومت قانون در ایران» (۱۳۸۶)، تلاش‌های مشروطه‌خواهان را فاقد بنیان‌های تئوریک و فلسفی می‌داند. او مدعی است که نهادها در هر جامعه بازتاب روند پیچیده تحول در اندیشه است. تا زمانی که تحولی در ژرفای اندیشه مردم کشور پدید نیاید، صرف اصلاحات در ظاهر نهادها، نمی‌تواند به دگرگونی عمده‌ای منجر شود. در این راستا، طباطبایی در بحث توسعه در ایران

معتقد است: «... سیاست‌زدگان و اصحاب‌ایدئولوژی در دهه‌های گذشته [برای دموکراتیک کردن] راهی گشوده‌اند و در آن توسعه زیرساخت‌ها را به فراموشی سپرده‌اند ... در حالی که [راه اصلی توسعه] بر اساس تجدد و دریافت الگوهای معرفتی - فرهنگی مدرنیته،... نهادینه کردن ساختارهای مدرنیته و ساختارزدایی از فرهنگ و ارزش‌های پیش‌صنعتی و قبیله‌ای ایران است. بنابراین ما باید با بنیادهای فکری دنیای جدید آشنا شویم» (طباطبائی، ۱۳۷۴: ۴۵-۴۸).

طباطبائی در کتاب «درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران» (۱۳۷۷)، مشکل بنیادین در تدوین تاریخ اندیشه سیاسی در ایران را مشکل در دیدگاه فلسفی می‌داند. «گسست از وجدان تاریخی قدیم و عدم توجه به اندیشه قدیم ایرانی به دنبال تاسیس اندیشه نوین دوران جدید پیش‌نیامد، بلکه در اثر ضربه‌ای بود که از سوی ایدئولوژی‌های در حد نازل روزنامه‌نگاری ...، بر پیکر اندیشه و وجدان تاریخی قدیم وارد آمد» (طباطبائی، ۱۳۷۷: ۲۸-۴۳).

در همه آثار طباطبائی، غیبت اندیشه در باب انحطاط تمدن‌ها؛ دوره‌های مختلف تاریخ اجتماعی ایران را مورد توجه قرار داده است. اهمیت بیش از حد او به لایه‌های تفکر در تبیین بحران‌ها و توصیه به داشتن چشم‌انداز مدرنیته در حل بحران دولت‌ها، تایید فلسفه دموکراسی در نظرگاه وی است.

ب - داوری اردکانی و ظرف فکری - فلسفی دموکراسی

رضا داوری اردکانی از جمله اندیشمندانی است که بر اولویت فلسفه در تحلیل سیاست تاکید دارد. نگاه فلسفی وی با درونمایه‌ای معکوس همان آرای طباطبائی است. در واقع هر دو بر فلسفه مدرنیته نظر دارند اما طباطبائی با نگاهی خوشبینانه و داوری با رویکردی منتقدانه.

درک تحول در جامعه ایرانی در اندیشه داوری، مستلزم توجه به نگاه تاریخی فلسفی اوست. او با تامل در دستگاه فلسفی فارابی، به بازخوانی و نقد مبانی تجدد می‌پردازد. گرچه او در رد مبانی تجدد به عنوان الگوی مدرن شدن ایران

در تمایز با طباطبایی قرار می‌گیرد، اما تبیین فلسفی وی، آن مبانی را انکار نکرده و تنها بر کشف فلسفی تمدن با درونمایه بومی تاکید دارد. اما آنچه اهمیت دارد، دفاع از فلسفه و تفکر در اندیشه داوری است. زیرا نگرش فلسفی به مسائل اجتماعی و سیاسی مانند دموکراسی، نشان‌دهنده گرایش به فلسفه دموکراسی در اندیشه وی است.

داوری فلسفه را علم اعلی و اساس سایر علوم می‌داند (داوری اردکانی، ۱۳۷۸: ۱۳۷-۱۳۶). او درماندگی را نبود تفکر و درد آن را در بافت‌های فرهنگی و ذهنی دنبال می‌کند نه ساختارهای عینی (داوری اردکانی، ۱۳۶۳: ۲۸-۳۰). داوری با نگاهی به تاریخ معاصر ایران آن را بستری مناسب برای تولید و رشد اندیشه نمی‌داند. او با تامل در تاریخ غرب، به تقدم نظام فکری و فلسفی در تدوین آن اشاره دارد. «وجود این نظام فکری به‌ویژه در نظریه دولت مدرن هگل، در حکم کارگزار تعریف و در قالب عناصر ملی به‌ویژه هویت ملی تشخیص می‌یابد و سپس در سطح جامعه پدیدار می‌گردد. این تحول در غرب، دولت مدرن نام دارد و فقدان آن در شرق، رشد اندیشگی جامعه ایرانی را از اساس ناممکن می‌سازد» (داوری اردکانی، ۱۳۸۶: ۹-۱۰).

داوری، در نقد طرق مواجهه ایرانیان با غرب است فقدان بنیان‌های فلسفی مدرن را احساس می‌کند، از این‌رو چگونگی کنار رفتن فهم ریشه‌های فلسفی تمدن غرب و جایگزینی آن با ظاهر فرهنگ در ایران را با زبان و فهم سیاسیون مرتبط می‌داند نه بنیادهای فلسفی. در این رابطه می‌گوید: «نظر من به راهگشایان تفکر و تمدن غرب در ایران است که همگی اغراض سیاسی داشتند و آزادی و عدالت اجتماعی می‌خواستند... مستشارالدوله که از مشاهده وضع زندگی فرانسویان و ترقیات علمی و اجتماعی ایشان متحیر شده بود، می‌خواست رمز این پیشرفت را بداند. میرزاملکم خان ... جواب داد که رمز پیشرفت اروپائیان در لفظ قانون است ... بعدها سیدحسن تقی‌زاده نوشت: ... نخست قبول و ترویج تمدن اروپا، بلاشرط و تسلیم مطلق شدن به اروپا ...»

تجزیه و تحلیل تجربه اولویت فلسفه بر... ۱۵۷

(داوری اردکانی، ۱۳۶۳: ۴۶-۴۷). در واقع داوری، مشکل برخورد ایرانیان با تمدن غرب را عمل‌گرایی می‌داند که آفت جان فلسفه‌ورزی است («... راهگشایان تفکر جدید که فلسفه را برای نتایج آن می‌خواستند... عمل‌گرایی خصیصه اصلی آنان بوده است... مشکل این است که دائم به فکر راه چاره‌ایم نه فهم مسئله») (داوری اردکانی، ۱۳۶۳: ۵۵). از این نظر با ابزار مدرنیته نمی‌توان عالم غیرمدرن را شناخت بلکه باید با تفکر فلسفی به شناخت تجدد رفت. داوری همانند سایر تئوریست‌ها، در تشریح فرهنگ غربی به عنصر تمدن‌ساز عقل و فلسفه بیش از هر عنصر دیگر توجه دارد. او با تقدم فلسفه بر عمل، اندیشه فلسفی را امری از پیش موجود و راهگشا می‌داند. «دفاع من از فلسفه دفاع از تفکر و پرسش از این امور است» (داوری اردکانی، ۱۳۷۸: ۶۶۲-۶۶۴). به فراخور آثار داوری، رویکرد نظری به تحولات، مهمترین اصل در تحلیل‌های اوست. او توجه به عوامل عینی مانند تکنولوژی، پارلمان، حزب و در مجموع نهادهای مادی غربی را نسبت به عناصر فلسفی دارای اولویت نمی‌داند. وی در کتاب «شمه‌ای از تاریخ غربزدگی ما» (۱۳۶۳) عینی‌گرایی عصر تجدد را مقدم بر فرهنگ نمی‌داند. «درست است که سیاست همه چیز را به وسیله تبدیل کرده ... و دعوی خودبنیادی دارد؛ اما پرورده فلسفه و فرهنگ است» (داوری اردکانی، ۱۳۸۳: ۳۵-۱۵). از این‌رو، سیاست، دموکراسی و سایر ترتیبات مادی و نهادی، بر ساخته از ظرفی فلسفی قلمداد می‌شوند. داوری مدعی است: «نباید گمان کرد دموکراسی از فلسفه بی‌نیاز شده است و به این جهت فلسفه از آن پشتیبانی نمی‌کند... فلسفه دموکراسی را به وجود نیاورده است. دموکراسی به عالم جدید تعلق دارد و اگر عالم جدید با استوانه فلسفه‌اش بوجود نمی‌آمد، لیبرالیسم و دموکراسی هم پدید نمی‌آمد... معهذاً این حکم را باید تصدیق کرد که جهان کنونی با فلسفه ساخته شده است» (داوری اردکانی، ۱۳۸۳: ۲۵-۴۳). بر این مبنای شناخت دموکراسی، بی‌فلسفه محکوم و هرگونه جدایی سیاست از تفکر، مایه تباهی آن است.

او با نگاه فلسفی به غرب معتقد است برای شناخت آن باید پرده از تفکر غربی برداشت. در بینش داوری، صورت فلسفی تفکر در یونان زاده شد، دو هزار سال در عالم مسیحیت و اسلام هم زنده ماند و در دوران سوئزکتیویسم در مرکز ثقل واقع شد و بنیاد زندگی و نظام علم و سیاست غرب شد (داوری اردکانی، ۱۳۸۰: ۶).

پ - مصطفی ملکیان و اولویت فلسفه بر دموکراسی

به نظر می‌رسد بیشتر تفاسیر اندیشمندان نظریه‌گرا، بر مبنای تطبیق و مقایسه تاریخی شکل یافته است. دفاع فلسفی طباطبایی در انحطاط اندیشه ایران بر مبنای مقایسه با مدرنیته غرب است. داوری اردکانی نیز با مقایسه‌ای تاریخی، هر چند مواجهه ایرانیان با مدرنیته را غیرذهنی می‌داند و از این جهت، نگاهی انتقادی به تاثیر غرب بر شرق دارد، اما اساساً مدرنیته را محصول زایش فلسفه در غرب می‌داند. آثار مصطفی ملکیان در کنار مقیاس‌های تاریخی، به تقابل‌های دوگانه نظر و عمل نیز پرداخته است. در واقع روش‌شناسی ملکیان با طرح اولویت فلسفه، اندیشه‌های عمل‌گرایانه را سلب و تامل فلسفی را ایجاب می‌کند.

ملکیان بر اصالت فکر تاکید و علل ضعف جوامع را با رویکردی فرهنگی می‌سنجد. او در بحث اصالت فرهنگی به خوبی بینش سوئزکتیو خود را به نمایش می‌گذارد: «بزرگترین مشکل یک جامعه آن است که افراد دارای باورها ... و احساسات... و خواسته‌هایی هستند که نباید باشند. از آنرو که به این مساله معتمد، همه آنچه را که در مقام عمل بیرونی و همه آنچه را که در مقام فعالیت‌های اجتماعی محل نظر است، ریشه‌اش را برمی‌گردانم به درون آدمیان. من معتمد تا درون‌مان دگرگون نشود چیزی در بیرون دگرگونی مطلوب نخواهد داشت... هر دگرگونی آژکتیو باید قبل از آن یک دگرگونی ساژکتیو رخ داده باشد... حال این دگرگونی‌ها از نظر من یک دگرگونی فرهنگی

است...طبعا دگرگونی بیرونی ریشه در تحول درون دارد و آن همان اصالت فرهنگی است»^۱.

ملکیان مانند سایر تئوریست‌ها، بر مساله مدرنیته در ایران اشاره دارد. وی در موضوع دموکراسی و بسط نوع مطلوب آن، بزرگترین مشکل یک جامعه را مساله فرهنگی عنوان می‌کند. وی برای دموکراتیک‌شدن یک جامعه حرکت همسان شرایط مختلف سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را خواستار است اما شرایط فرهنگی را مادر همه اینها می‌داند.^۲ او به منظور اثبات مولفه‌های فکری - فلسفی دموکراسی، به اولویت ابعاد فلسفی دموکراسی در تقابل با ایده‌های عینی جامعه‌شناسی موجود می‌پردازد. دفاع او از فلسفه دموکراسی، در تقابل دوگانه حوزه نظر و عمل ریشه دارد. فلسفه و جامعه‌شناسی جریانات دوگانه و متضادی را در بسترهای مختلف علوم شکل داده‌اند و مکاتب و اندیشمندانی از هر دو سنت وجود داشته که در گذار تاریخ، پیوسته بر عمق این اختلافات تاکید کرده‌اند. عملگرایان چون عقاید را فاقد بنیان نظری می‌دانند معتقدند برای هیچ عقیده‌ای مبنای نظری وجود ندارد. بالتبع برای عقیده به حقانیت و مشروعیت یا برتری یک نظام از سایر نظام‌ها، نیز مبنای نظری قائل نیستند. در مقابل معتقدین به فلسفه، با توصیف منطق نظری پدیدارها، حتی عملگرایان را خارج از چنگال فلسفه در نظر نمی‌گیرند. آنها معتقدند که عملگرایان برای دفاع از منطق لیبرال دموکراسی خود به پاره‌ای مبنای انسان‌شناسی فلسفی متوسل شده‌اند (ملکیان، ۱۳۸۳: ۱۶۷-۱۶۹).

ملکیان با دفاع از اولویت فلسفه بر دموکراسی معتقد است ابتدا باید فکر، فرهنگ و مبنای فلسفی دموکراسی در جامعه پیگیری شود، آنگاه نهادهای دموکراتیک شکل یابد. از این‌رو، دیدگاه کسانی را که از تقدم دموکراسی بر

۱. رجوع کنید به سخنرانی دکتر ملکیان در خصوص مبنای فرهنگی دموکراسی، سمینار گذار به دموکراسی، ۱۳۸۴.

۲. همان

فلسفه سخن می‌گویند، محکوم به شکست می‌خواند. او با به چالش کشیدن تصلب ساختاری حاکم بر موضوعات جامعه‌شناسی، به تحلیل فلسفی موضوعات غیرفلسفی مانند دموکراسی می‌پردازد. «فلسفه را بنیانی است که از پس آن، شاخ و برگ‌های دیگر استنتاج می‌شود. فلسفه اصولی دارد که آن اصول اصالت خود را از مشهورات زمانه نمی‌گیرند و وامدار نظریات دیگر نیستند؛ بلکه این نظریات و سایر اصول هستند که از فلسفه مشتق می‌شوند. نمی‌شود چیزی را از عرف به عنوان اصل پذیرفت و پس از پذیرش آن به سراغ فلسفه رفت و اصول فلسفه را بنیان نهاد»^۱.

دفاع فلسفی ملکبان از دموکراسی در برابر کسانی است که فلسفه را از هرگونه کمک رساندن به دموکراسی عاجز می‌دانند. ملکبان دموکراسی را دارای ریشه‌های فلسفی می‌داند و با اعتقاد به الزام معرفت‌شناختی و اخلاقی به دموکراسی، در واقع به دفاع فلسفی موجزی از دموکراسی می‌پردازد. بر این اساس او عنوان می‌کند: «ما هم به لحاظ معرفت‌شناختی و هم به لحاظ اخلاقی به دموکراسی التزام داریم. به لحاظ معرفت‌شناختی زیرا حقیقت این التزام را می‌طلبد و به لحاظ اخلاقی زیرا عدالت‌طلبی این التزام را می‌خواهد. اگر حقیقت‌طلب و عدالت‌طلب باشیم چاره‌ای جز دموکراسی نداریم و چون به لحاظ معرفت‌شناختی باید حقیقت‌طلب و به لحاظ اخلاقی باید عدالت‌طلب بود، طبعا نوعی الزام به دموکراسی داریم»^۲. در واقع ملکبان در مقابل کسانی که معتقدند دموکراسی نیازی به دفاع ندارد و اثبات آن امری تئوریک و صرفا ناشی از تجربه عملی است؛ نظام دموکراسی را قابل دفاع آن هم از نوع فلسفی می‌داند. دفاع فلسفی وی از دموکراسی بر مبنای گویه‌های معرفت‌شناختی و اخلاقی؛

۱. رجوع کنید به سخنرانی دکتر ملکبان در خصوص مبانی فرهنگی دموکراسی، سمینار گذار به دموکراسی، ۱۳۸۴.

۲. همان.

تنها به خود دموکراسی بدون هیچ قیدی اشاره دارد. از این رو درصدد است تا مخالفت خود را با کسانی که نظام لیبرال دموکراسی را مادر همه نظام‌ها می‌دانند، اعلام دارد.^۱

از نظر ملکیان، مشهورات زمانه چون ریشه‌های فلسفی دارند، نیازمند پیش‌فرض‌هایی برای تفسیر هستند. او در دفاع از اولویت فلسفه بر دموکراسی، این پیش‌فرض‌ها را تنها منابع نهایی تفسیر هر امر اجتماعی و سیاسی قلمداد می‌کند «دموکراسی نیازمند پیش‌فرض‌های فلسفی همچون معرفت‌شناختی، خداشناختی، انسان‌شناختی، ارزش‌شناختی و وظیفه‌شناختی است».^۲ بر این اساس، دموکراسی را نه از اصول فلسفی بلکه آن را از مشهورات زمانه می‌داند که خوب یا بد اعتبارش را از یک نظامی فلسفی می‌گیرد.

ت - نقد فلسفه بر دموکراسی: چالش اولویت دموکراسی بر فلسفه

بین اندیشمندان نظریه‌گرا و عملگرا در موارد بسیار محل اختلاف وجود دارد؛ حوزه فلسفه، فرهنگ، آزادی، روشنفکری و تقدم دموکراسی یا فلسفه به عنوان مهمترین پارامترها آورده شده است.

مهمترین مساله مورد مناقشه دو گروه؛ فلسفه و جایگاه آن در موضوعات اجتماعی همچون دموکراسی است. عملگرایانی مانند رورتنی دخالت فلسفه در امور عمومی را رد و در این رابطه می‌گویند: «جوامع انسانی و آزاد با نقدی مستقل پا برجاست و افرادی پرسشگر دارد که سعادت‌مندی را مفاهیمی مطلق (در فلسفه) نمی‌انگارند که از طریق آن به مصادیق عینی دست یابند، همان واژگان نهایی مورد نظرش هستند که از یک سو به زندگی مشترک معنا می‌دهند و از سوی دیگر امکان تفسیر مجدد از مقولاتی همچون نیکی، زیبایی،

۱. پیشین.

۲. پیشین.

حقیقت، فرد و جامعه را فراهم و بدین صورت ذهن مردمان را گسترش می‌دهند» (رورتی، ۱۳۸۵: ۱۵-۵۸). در مقابل نظریه‌گرایان معتقدند در دوران فترت کنونی که تجدد را نمی‌توان نادیده گرفت و از توسعه نمی‌توان اعراض کرد، شاید فلسفه بتواند ما را از گم‌شدن در برهوت بی‌خردی که به سرعت در جهان گسترش می‌یابد، حفظ کند. داوری اردکانی می‌گوید: «من آشوب فکری و بی‌نظمی را خطر آینده نمی‌دانم بلکه معتقدم در شرایط فترت کنونی باید در اندیشه نظم آینده بود. من در حقیقت بیشتر در اندیشه پرسش و تفکرم. فلسفه را ره‌آموز و راه‌گشا می‌دانم (داوری اردکانی، ۱۳۸۷: ۶۶۲-۶۶۴).

رورتی در انکار مبنا و غایت بیان می‌کند که «چون برای هیچ عقیده‌ای مبنای نظری وجود ندارد در نتیجه برای عقیده به برتری یک نظام نیز هیچ مبنای نظری در کار نیست؛ یعنی دفاع نظری و فلسفی از حقانیت و برتری هیچ نظام اجتماعی و یا سیاسی‌ای ممکن نیست؛ از اینرو، فلسفه از هرگونه کمک رساندن به دموکراسی عاجز است». وی معتقد است فلسفه نمی‌تواند برتری دموکراسی بر دیکتاتوری را اثبات کند، زیرا هنگام دفاع از هر چیزی مبنایی خنثی و بی‌طرف وجود ندارد (Rorty, 2000: 2). او اذعان می‌دارد فلاسفه غربی در برهه‌ای برای دفاع از دستاوردهای مدرنیته به فلسفه پناه بردند، زیرا هنوز نهادهای مدرن تحقق پیدا نکرده بود. اما امروزه این نهادها نیازی به دفاع فلسفه ندارند. در نقد این ادعا، تئوری‌گرایانی چون ملکیان می‌نویسند: «از آنجا که مقولاتی همچون فلسفه دارای ابعاد متنوع و غیرقابل قیاسی هستند... اولویت دموکراسی بر فلسفه رورتی در واقع بیانگر اولویت دموکراسی بر یک تعریف از فلسفه یعنی انسان‌شناسی فلسفی است» (ملکیان، بی‌تا، ۱۷۲). در ادامه داوری نیز به اثبات پشتیبانی فلسفه از دموکراسی می‌پردازد که در چارچوب نظری نیز آمده است!

تجزیه و تحلیل تجربه اولویت فلسفه بر... ۱۶۳

به نظر می‌رسد پادمبناگرایی رورتنی علت روی آوردن وی به فلسفه سیاسی و اجتماعی است. وی معتقد است که لیبرالیسم و دموکراسی نیازی به دفاع فلسفی ندارند، بلکه صرفاً پیمان اجتماعی برای رعایت همه اصول اخلاقی توجیه‌پذیر برای همه شهروندان یک دموکراسی لیبرال هستند. از نظر وی دفاع از لیبرالیسم یا دموکراسی و یا نظام لیبرال دموکراسی الزام ندارد زیرا اثبات این امر تئوریک نیست، بلکه صرفاً ناشی از تجربه عملی است. در مقابل فلسفه مآبان، نظام دموکراسی را قابل دفاع آن هم از نوع فلسفی می‌دانند و بدین نحو آرای رورتنی را مورد نقد قرار می‌دهند. ملکیان با اعتقاد به الزام معرفت‌شناختی و اخلاقی به دموکراسی در واقع به دفاع فلسفی موجزی از دموکراسی می‌پردازد. وی همانگونه که در چارچوب نظری آورد جامعه را هم به لحاظ اخلاقی و هم معرفت‌شناختی نیازمند دموکراسی می‌داند.^۱ در ادامه او معتقد است که وقتی بحث از التزام معرفت‌شناختی و اخلاقی به دموکراسی به وجود می‌آید، این دفاع فلسفی تنها به خود دموکراسی بدون هیچ قیدی اشاره دارد. از این رو ملکیان درصدد است تاکید خاص رورتنی بر نظام لیبرال دموکراسی که در نظرگاهش مادر همه نظام‌هاست را رد نماید.

رورتنی در دفاع از آزادی نیز پادمبناگرا است. او آزادی را از نوعی که در لیبرالیسم و دموکراسی لیبرال مطرح است، بهترین راه تأمین همبستگی و عدالت در اجتماع می‌پندارد (رورتنی، ۱۳۸۵: ۱۰-۱۲). او آزادی و سایر اجزای مدرنیته را در پارادایم دموکراسی معنادار می‌داند. از این رو آزادی افساری در دست سیاست و دموکراسی است و در واقع این دموکراسی است که به مفهوم آزادی جان می‌دهد. او باور به یک مقوله همانند آزادی بیان را محصول پیشینه تاریخی خاص شخص می‌داند نه مبنای بصیرتی راجع به حقیقتی زیربنایی درباره همه انبای بشر. فیلسوف مشربان در مخالفت با این نظر، معتقدند که مادیت عصر

۱. رجوع کنید به صفحه ۱۴ همین مقاله، ملکیان

تجدد مقدم بر فرهنگ نیست، بلکه این دو در یک وحدت با هم جمع می‌شوند. «درست است که سیاست همه چیز را به وسیله تبدیل کرده و بکار گرفته است و دعوی خودبنیادی دارد؛ اما پرورده فلسفه و فرهنگ است... سیاست قدرت مطلق نیست که بتواند در هر جا مثلاً آزادی بدهد یا آزادی مردم را سلب کند، بلکه مظهر قدرتی است که با آزادی ملازمت دارد یا با آن سازگار نیست. به عبارت دیگر اشخاص سیاسی تابع نظم قدرتمند نه اینکه اختیار آزادی در دست آنان باشد که به هرکسی بخواهند اعطا کنند و هر جا مناسب ندانستند آن را بازستانند» (داوری اردکانی، ۱۳۸۳: ۱۵-۳۵).

نقد دیگری که به پراگماتیست‌ها وارد است نوع نگاه به دموکراسی است. عملگرها معتقدند زمانیکه مناسبات و ارزش‌های دموکراسی توسط نهادهای مدنی در ذهن و فرهنگ مردم نهادینه گردید، آنگاه دموکراسی زمینه تحقق پیدا نموده و در پرتو حاکمیت مناسبات دموکراتیک، مردم از حق تعیین سرنوشت، آزادی احزاب، مطبوعات، رسانه‌ها و جوامع مدنی برخوردار می‌گردند. در واقع آنها با تاکید بر تقویت نهادها به جای اندیشه‌ها و ذهنیات در نظام دموکراتیک، مورد نقد نظریه‌گرایان قرار می‌گیرند. در این راستا ملکیان اصول و ارزش‌های حوزه عمومی را ناشی از فرهنگ اجتماعی و سیاسی جامعه می‌دانند. او فرهنگ دموکراسی را شامل مجموعه ارزش‌های مدنی می‌داند که توسط نهادهای اجتماعی همانند آموزش و پرورش در هر فرد، درونی شده و زمینه رشد و توسعه فکری آنان را فراهم می‌سازد. بدون تثبیت فرهنگ و ارزش‌های دموکراتیک در ذهنیت افراد و شکل‌گیری شخصیت فردی مبتنی بر این ارزش‌ها، تثبیت حاکمیت مناسبات دموکراسی میسر نیست. زیرا دموکراتیزه شدن نهادهای سیاسی و مدنی، ارتباط مستقیمی با مدرن شدن اندیشه سیاسی در جامعه دارد. تا اندیشه و تفکر مدرن، خارج از تاثیرپذیری ذهنیت‌های ماقبل در مردم پدید

نیاید، دوام حاکمیت دموکراتیک و نهادهای مدنی با مشکل مواجه می‌شود.^۱ تکامل اجتماعی جهان در جوهره فرهنگی محل نقد دیگری است. با استناد به مبارزات مردان و زنان در سراسر جهان، بیان می‌کند که نمی‌توان وجود ارزشهای دموکراتیک همانند شفافیت سیاسی، همزیستی قومی، جامعه مدنی و ... را در انحصار فرهنگ غربی دانست. جریان اصلی مباحث عقلانی در ایران، اغلب ابراز وجود سیاسی به انتزاعات فلسفی غالب و در گردش در سطح جهان بوده است. میرسپاسی آرای متفکران ایرانی چون فردید و شریعتی و آل‌احمد را سبب‌ساز ترویج یأس و ناامیدی اجتماعی دانسته است و به همین دلیل، اندیشه آن‌ها را نقد می‌کند. از دیگر سو، متفکرانی چون سید جواد طباطبایی و آرامش دوستدار را به دلیل اینکه آن‌ها راه‌حل مشکل ایران را در تأسیس بنیاد معرفتی جدید می‌دانند، متهم به ترویج نوعی بی‌مسئولیتی اجتماعی می‌کند (میرسپاسی، ۱۳۸۱) از نظر وی این انتزاعات فکری باید برچیده شود تا نکات پیچیده‌تر با الگوهای معاصر تکامل اجتماعی، اجازه توسعه یابند. وی جوهر استدلال فرهنگی، با الهام از مفاهیم معرفتی و سیاسی از رده خارج شده، را عامل تهدید رشد نهادهای دموکراتیک در کشورهایی که مشکل گذار از سنت دارند، می‌داند. از نظر میرسپاسی این کشورها در آتش خصمانه و سخت‌گیرانه هویت فرهنگی که به طور موثر یک منبع فکری برای واکنش به ارزش‌های دموکراتیک روشنگری ارائه می‌دهد می‌سوزند (Mirsepasi, 2010: 17) او معتقد است اشتباه بزرگ روشنفکران در کشورهای اسلامی این است که فرهنگ را عامل جوهری در انجام تغییرات دموکراتیک قلمداد می‌کنند در نقد این نظر، طباطبایی با این فرض که پدیده مدرنیته و لوازم آن ماهیتاً فرهنگی است، به دنبال رشد جوهر استدلال فرهنگی در اندیشه مدرن آن هم در انحصار

۱. رجوع کنید به سخنرانی دکتر ملکیان در خصوص مبانی فرهنگی دموکراسی، سمینار گذار به دموکراسی،

فرهنگ غربی است. از نظر او، «آنچه در شناخت غرب مهم و اساسی است، دقت به اصل فرهنگی و اندیشه عقلانی است. بقیه امور را باید با توجه به آن در نظر گرفت. یعنی اقتصاد و سیاست و حدود و ثغور جغرافیایی را باید در اصل تفکر غرب جستجو کنیم» (طباطبایی، ۱۳۷۳: ۵).

روشنفکری محل دیگر نقد نظریه‌گرایان به عمل‌گرایان است. میرسیاسی روشنفکرانی را که در نگاهشان نقد مدرن فلسفی و شناخت‌شناسانه بنیادهای اندیشه سیاسی سنتی، تنها راه پاسخ به پرسش از علت ناکامی هواداران مدرنیته در ایران است راه؛ سرزنش می‌کند. روش تفکر آنان را ناتوان از پیش نهادن راهی برای پی‌ریزی دموکراسی در ایران می‌داند. به بیان دیگر، میرسیاسی از روشنفکرانی که به باورشان پیش‌شرط نهادینه‌شدن دموکراسی در ایران خانه‌تکانی فکری است که ارزش‌های مدرنیته را جایگزین اندیشه‌های سنتی سازد، گلایه‌دار است. به نظر وی نظریه‌پردازی‌های فیلسوفانه که خیال دگرگونی کلیت شیوه تفکر ایرانیان را در سر می‌پروراند؛ به‌راستی جز اندیشه‌های تجریدی و به دور از زمانه و زمینه نیستند (Mirsepassi, 2010: 2) که بر روشنفکری ایران چیره شده‌اند. او دموکراسی در ایران مدرن را بیش از هر چیز بازنمای تکاپوی یک روشنفکر در قلمرو همگانی برای انگیزش و عمل اجتماعی می‌داند. در مقابل این دیدگاه، نیاز به تحول بنیادین و معرفت‌شناسانه لازمه توسعه دموکراتیک در رویکرد فلسفی به دموکراسی است. از این نظر، انجام تحول در علوم انسانی در گام اول مبتنی بر ورود به بحثی انسان‌شناسانه است. و ورود اندیشه‌های مدرن غربی و تحولی که در اذهان برخی از نخبگان ایران پیدا شد، عامل ایجاد خلل در تقدیر باوری پیشین اندیشه ایرانی به واقع‌بینی است؛ طباطبائی معتقد است که گرچه برخورد با تجدد غربی به مثابه تکانه‌ای بود که بحران‌هایی را نیز برای اندیشه ایرانی به وجود آورد، اما تجدید مطلع و گسست از باورهای سپری شده آن نیز جز با بروز بحران‌های سرنوشت ساز نمی‌توانست محقق شود.

تجزیه و تحلیل تجربه اولویت فلسفه بر... ۱۶۷

مهمترین و آخرین تفاوت، توجه به این پرسش است که آیا حوادث واقعی تاریخی دموکراتیک، بر ساخته می‌شوند یا خود سازنده هستند؟ در پاسخ، رورتی معتقد است انسان فرایندهایی همچون دموکراسی، پرهیز از خشونت و ... را در فرایند زندگی در نهادهای مدنی و دموکراتیک خلق کرده است (رورتی، ۱۳۸۵: ۲۶-۲۴). وی با نگاهی تاریخی به فرایند مدرنیته، گسترش علم و فن‌آوری را به عنوان یک نظم تاریخی مقدر و ضروری نمی‌بیند. او همچنین آن را یک نتیجه قابل پیش بینی در آینده نیز نمی‌بیند. رورتی دانش بشری را منحصر و مشروط به افکاری که عقلانیت را به عنوان یک پدیده ضمنی به رسمیت می‌شناسند می‌داند. بر این اساس او دموکراسی را به عنوان یک نتیجه‌ای که ضرورتاً باید آمده باشد نمی‌شناسد، او می‌گوید: «امروزه سیاست پیشرو است و فلسفه در پس آن می‌آید. حال اول در مورد یک دیدگاه سیاسی به نتیجه می‌رسیم و بعد به دنبال پشتوانه‌ای فلسفی برای آن می‌گردیم. در نهایت ... نه فلسفه بر دموکراسی، بلکه دموکراسی بر فلسفه اولویت دارد» (رورتی، ۱۳۸۵: ۱۵-۵۸). در نقد این نگاه، نظریه‌گراها برآنند تا لازمه خلق یک جامعه دموکراتیک، مقدمتاً توسعه دانش آن است. توسعه فرهنگ دموکراسی که شامل مجموعه ارزش‌های مدنی است و توسط نهادهای اجتماعی با آموزش و پرورش در هر فرد، درونی شده و زمینه رشد و توسعه فکری آنان را فراهم می‌سازد. آنها تأکید دارند که ارزش‌های دموکراتیک چون برگرفته از تجدد غربی است و از متن ارزش‌های فرهنگی جوامع غیرغربی ظهور نکرده است؛ اما این جوامع آن را جایگزین مناسبات فرهنگی خویش ساخته‌اند، ناگزیر از تثبیت ارزش‌ها و مناسبات فرهنگ دموکراتیک در ذهنیت جامعه هستند. از اینرو، اگر در یک کشور اندیشه و فرهنگ دموکراتیک موجود نباشد؛ نمی‌توان جامعه دموکراتیک بوجود آورد. در واقع در طول تاریخ، فکر و فرهنگ دموکراتیک، سازنده واقعیات عینی و نهادی آن بوده است. در این راستا، طباطبایی در بحث توسعه در ایران معتقد است که «... سیاست‌زدگان و اصحاب ایدئولوژی در دهه‌های

گذشته [برای دموکراتیک کردن] راهی گشوده‌اند و در آن در کاوش از شرایط توسعه زیرساخت‌های آن را به فراموشی سپرده‌اند ... در حالی که [راه اصلی توسعه] بر اساس تجدد و دریافت الگوهای معرفتی - فرهنگی مدرنیته،... در پی نهادینه کردن ساختارهای مدرنیته در ایران و ساختارزدایی از فرهنگ و ارزش‌های پیش صنعتی و قبیله‌ای ایران زمین اهتمام دارد. بنابراین ما باید با بنیادهای فکری دنیای جدید آشنا شویم» (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۴۵-۴۸).

ث - نظریه‌گرایی از اندیشه تا عمل

قرائت‌های فلسفی طباطبایی، داوری اردکانی و ملکیان نشان داد که دموکراسی بر دو پیش‌فرض عمده یعنی ارجاع به تجربه مدرنیته و تقدم ذهن، فرهنگ و آگاهی بر ساختارها قابل بررسی است. بر این اساس، توجه به مدرنیته غربی - چه مثبت و چه منفی - در نزد این اندیشمندان اهمیت اساسی داشته و نمی‌توان چشم از آن بست. همچنین پرسش از عدم توسعه تفکر انسانی و تاثیر آگاهی‌ذهنی بر ساخت پدیده‌های عینی، صورتی قابل رویت در آثار این اندیشمندان دارد. پرسش طباطبایی از اندیشیدن و رابطه سنت و تجدد در آثارش به خوبی تلاش تئوریک او مبنی بر رفع چالش‌های نظری در تاریخ فلسفه ایران را نشان می‌دهد. همچنین تقدم فرهنگ در آرای داوری و نگاه منتقدانه وی به مدرنیته، خود تلاشی است تا ملزومات عصر تجدد را دست پرورده فکر و فرهنگ بدانند. «اولویت فلسفه بر دموکراسی» نیز بزرگترین تلاش ملکیان در نشان‌دادن تقدم توانایی‌های ذهن بشر بر شکل‌های نمادین تجدد مانند دموکراسی است.

در ادامه با استفاده از امکانات مفهومی الگوی نظریه‌گرایی و گرایشات منبسط از آن در آرای طباطبایی، داوری اردکانی و ملکیان، دموکراسی در دولت‌های هفتم و هشتم مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرند. معرفت‌شناسی فلسفی در آثار این اندیشمندان، در تکوین اولویت فلسفه بر دموکراسی، تبیین‌کننده خوبی در

نگرش دموکراتیک حاکم بر دولت‌های فوق در خصوص اهمیت فکر، فرهنگ و توسعه سیاسی است. از منظر این نوشتار، دولت‌های هفتم و هشتم با این پیش-فرض دست به کنش می‌زنند که فلسفه دموکراسی بر ترتیبات عینی دموکراسی اولویت دارد. از این رو، بر پایه نظام مدرنیته؛ اندیشه، آگاهی، آموزش، فرهنگ سیاسی و یا هر عنصری که به رشد ذهنی دموکراسی یاری رساند، مولفه‌هایی است که اولویت فلسفه بر دموکراسی را در دولت‌های مورد نظر می‌سجد. بازیگران قدرت در دولت‌های مذکور با تقدم ریشه‌های فکری مدرنیته بر اصول عینی، سیاستی را مرام خود قرار داده‌اند که در آن محقق کردن جامعه برابر اصول و موازین ذهنی همساز با دموکراسی شکل می‌گیرد. از این رو خود را ملزم به ادای وظایف دموکراتیک در چارچوب ابزار ذهنی آن می‌دانند. در این راستا، توسعه حقوق انسانی و آموزش فرهنگ سیاسی دموکراسی با اولویت به عناصر ذهنی جامعه مدنی همچون آزادی بیان، اندیشه، قانون، مطبوعات، گفتگو و شوراگرایی و ویژگی‌های ماهوی دولت‌های هفتم و هشتم به حساب می‌آیند. همچنین اهمیت ثانوی به توسعه اقتصادی نیز دیگر ویژگی بارز این الگو در نظر گرفته می‌شود. در این دولت‌ها توسعه سیاسی مبنای بازگشت جامعه مدنی به جامعه ایرانی، جامعه اسلامی و جامعه بین‌المللی در نظر گرفته شده و از این منظر، گرایش به دموکراسی بر مبنای آموزش فرهنگ سیاسی است. در واقع آگاهی و ارتقای دانش در بسط و گسترش دموکراسی بسیار ارزشمند است. توسعه سیاسی در دولت مورد مطالعه، همانا ترجمه دموکراسی است و دموکراسی معنایی ندارد جز «روش عینیت یافتن حاکمیت مردم بر سرنوشت خودشان». از این منظر، توسعه سیاسی یعنی دموکراسی و دموکراسی یعنی روش تحقق حقوق مردم بر مایملک اقتصادی، سیاسی و فرهنگی خودشان. در ادامه تلاش اقدامات دموکراتیک دولت‌های هفتم و هشتم بر مبنای نگرش فلسفی نسبت به دموکراسی صورت داده می‌شود. از این رو مولفه‌های فلسفی و فکری دموکراسی مقدم بر نهادهای عینی آن در نظر گرفته شده است. حتی

زمانی که از نهادهای دموکراتیک به عنوان اجزای عینی سخن به میان آمده است، اولویت به نگرش ذهنی در ساخت آن نهاد داده شده است.

تجزیه و تحلیل داده‌ها

الف - تحلیل الگوی اولویت دموکراسی بر فلسفه در دولت‌های هفتم و هشتم

تحلیل دموکراسی در ایران در دو عرصه نظر و عمل قابل تامل است. بسیاری از ادوار تاریخی همچون نهضت تنباکو، قیام مشروطه، قیام مردمی سال ۱۳۴۲ و انقلاب اسلامی گویای عمل‌گرایی در عرصه دموکراسی است. در این ادوار، آشکارا مولفه‌های عینی دموکراسی نسبت به اشاعه ذهنی آنها برتری داشته است. منورالفکران ایرانی^۱ و همچنین مشروطه‌خواهان همگی بر این عقیده استوار بودند که ایجاد جامعه‌ای نوین، تنها با استفاده از انگاره‌های غربی دولت یعنی قانون اساسی، نهادهای سیاسی، فلسفه و اقتصاد قابل تحقق است (تاجیک، ۱۳۷۹: ۲۰۹). سهم نظام فلسفی در مقابل سایر عناصر، نشان دهنده بیشترین حجم توسعه از جنبه‌های مادی‌گرایانه آن است. فرهنگ ایرانی نیز بر مبنای مختصاتی شکل‌یافته بود که در آن گریزی از کنش‌های عینی نبود. اطاعت بی‌چون و چرا، تقلید و رابطه حاکم و محکوم از جمله ویژگی‌های فرهنگی بودند که در تضادی آشکار، عناصر فلسفی دموکراسی را به عقب می‌راندند. حق بیان و نوشتن، استقلال، آزادی مطبوعات و فضای سیاسی پویا همگی عناصر اولویت فکری - فلسفی دموکراسی هستند که در آن دوره بسیار کم‌رنگ بود.

شرایط حاکم بر کشور بعد از انقلاب اسلامی، همواره دیدگاه‌های عمل‌گرایانه را در توسعه کشور می‌طلبید. تاثیر فضای پس از جنگ ایران و عراق در سیاست



۱. روشنفکران اولیه مانند میرزا صالح، ملک‌خان، آخوندزاده

تجزیه و تحلیل تجربه اولویت فلسفه بر... ۱۷۱

داخلی و خارجی دولت‌های پنجم و ششم، طرح توسعه سیاسی را در مرحله پس از توسعه اقتصادی قرار می‌داد. توسعه اقتصادی منجر به تحولاتی در بطن جامعه از جمله رشد جمعیت جوان، رشد سطوح تحصیلی و عدم فضای مشارکتی شد (اردستانی، ۱۳۸۲: ۴۳-۴۴). بر این مبنای، در اواخر سال ۱۳۷۵، نسل سوم با گرایش‌های فکری جدید در عرصه اجتماع ظاهر شد. در واقع پس از لبریز شدن ظرف عمل‌گرایی و بروز تضادهای آن؛ گرایشات فکری در حال ظهور بود که نیاز به دولتی را می‌طلبید تا نشان دهد توسعه فقط تحول عملی و گشایش اقتصادی نیست. از این‌رو فقدان کار فلسفی در دوره عمل‌گرایان مهم‌ترین کانون تحول به سمت اولویت‌های فلسفی دولت‌های هفتم و هشتم است. دولت جدید، توسعه سیاسی در ایران را در مرحله اول نیازمند ایجاد برخی تحولات ذهنی نسبت به دموکراسی و در مرحله بعد، ساخت فرهنگ سیاسی متناسب با آن می‌دانست.

ارجاع به پیش‌فرض‌های فلسفی مدرنیته ویژگی دیگر الگوی نظریه‌گرا است. منطق دولت‌های تحت این الگو، تأمل در اصول فلسفی دموکراتیک (توجه به فلسفه) است. از این منظر، تنها راه نجات کشور دموکراسی است. جاده دموکراسی درست وسط جمهوری اسلامی است (Shakibi, 2007:335) و گرایش مردم به دموکراسی بر مبنای تفکر در اصول دموکراتیک امکان‌پذیر است. با برداشتی آزاد از اندیشه دیوید هلد (۱۳۷۷)، می‌توان این الگو را شکل‌گیری اجماع مردم نسبت به نظام در موافقت هنجاری آرمانی در نظر گرفت. در واقع موافقت با نظام دموکراسی در شرایط آرمانی شکل می‌پذیرند؛ در این شرایط تمام دانش مورد نیاز و فرصت‌های لازم درک‌شده اوضاع و نیازمندی‌ها برای افراد مهیاست (هلد، ۱۳۷۷: ۲۱۵-۲۱۷). گرچه دولت‌های هفتم و هشتم، بر عناصر ذهنی دموکراسی اشاره دارند، اما هرگز دموکراسی لیبرال‌غربی را مد نظر قرار ندادند. بر این مبنای جمهوریت بدون لیبرالیسم غربی امکان‌پذیر است. آنچه از دموکراسی نزد دولت‌های فوق یافت می‌شود، بیشتر بر

جنبه‌های حقوق مدنی، جامعه مدنی و قدرت □ مردم در تعیین سرنوشت آنها تاکید دارد. از این رو با لیبرالیسم محضی که فاقد ارزش و سنت‌های اسلامی باشد، ناسازگار است.

دولت‌های هفتم و هشتم به خوبی توانسته‌اند استیلای ذهن بر عین را با مفهوم آزادی (مساله آزادی) به نمایش بگذارند. از این رو بر آزادی به عنوان مهم‌ترین عنصر مدرنیته تاکید می‌ورزند. آزادی در چارچوب قانون و دین جایگاه برجسته‌ای در این دولت‌ها دارد. البته مراد از آزادی، آزادی‌های سیاسی است. رئیس دولت معتقد است: «آزادی سیاسی یعنی ابراز نظر در سرنوشت جامعه، ارائه راه‌حل برای حل مشکلات اجتماعی و تلاش برای به تجربه در آوردن آن...». این آزادی در چارچوب موازین اسلام است و زمانی که از آزادی در چارچوب قانون اساسی سخن به میان می‌آید؛ منظور قانون اساسی است که در آن به اقتضای اعتقاد مردم، اسلام مبناست (خاتمی، ۱۳۸۰: ۲۶). از این رو انتخابات و حق انتخاب برای شهروندان در دولت توجیه می‌گردد. نظریه‌گرایان دولت هفتم و هشتم دین را بدون آزادی تجربه قرون وسطی و آزادی را منهای دین تجربه رنسانس می‌دانند که نتیجه هر دو اسفبار است. تجربه تلفیق دین و آزادی، راه نجات اسلام و پیشرفت جامعه تلقی می‌شود (لعلی، ۱۳۷۸: ۳۸۵-۳۸۶).

فرهنگ و توسعه فرهنگی مولفه دیگر الگوی نظریه‌گرا است. از این نظر، جامعه‌ای با توسعه فرهنگی و مبتنی بر عناصر آن، جامعه‌ای مشارکتی است که بر مبنای همزیستی مسالمت‌آمیز و حقوق و وظایف مشخص شهروندان و سازمان‌ها استوار است. اهمیت به فرهنگ به‌ویژه در موضوعات سیاست خارجی دولت قابل توجه است. در این دوره نه عقلانیت ابزاری صرف بلکه عقلانیت ارتباطی اصل اساسی در سیاست خارجی محسوب می‌گردد. این عقلانیت بر گفتگو، مفاهمه و تبادل بین‌الذهانی استوار است. بر این اساس، راهبرد این است که اندیشه را نمی‌توان محدود کرد و تهدید اندیشه تهدید امنیت را در

پی‌دارد.

گفتگوی تمدن‌ها با تاکید بر مصالحه از دیگر موضوعات حوزه سیاست خارجی است که می‌تواند عمق فلسفی این دوران را به رخ بکشاند. تمایل به دو عنصر گفتگو و تعامل فرهنگی مهمترین ابعاد نظریه گفتگوی تمدن‌هاست. دولتمردان با بینشی تئوریک و تاکید بر عناصری چون مفاهمه، گفتگو و فرهنگ به طرح گفتگوی تمدن‌ها دست زدند. گفتگوی تمدن‌ها نیاز به آگاهی و دانش را یک ضرورت تاریخی تلقی می‌کند. زیرا معتقد به بده و بستان‌های بین تمدنی است و آن را هنجاری تاریخی می‌داند. از اینرو باید به غرب با حالتی خنثی نگاه کرد تا از خطرات آن به دور و از موفقیت‌های آن بهره برد. بر این اساس، گفتگوی تمدن‌ها از رابطه تمدن و فرهنگ در یکدیگر و تأثیر و تأثر متقابل آن می‌آید. فرهنگ زیر بنای تمدن است و تکنولوژی از مصادیق تمدن است. با ورود این ابزار به دیگر کشورها، افزون بر بُعد مادی، خواه ناخواه بر فرهنگ بومی این کشورها تأثیر می‌گذارد. از اینرو خاتمی خواستار تغییر اساسی در تفکر است زیرا معتقد است که نه تنها اقتصاد و سیاست بلکه تلاش باید در جهت تغییر درک مفاهیم انسانی از شرایط موجود باشد (Weissbach, 1999: 33-34).

برآمدن نهادهای مدنی از اندیشه فردی (توسعه انسانی) موضوع مورد توجه دولت‌های هفتم و هشتم است. با درک تاریخی از جامعه ایران، نهادها بازتاب فرهنگ و شعور اجتماعی و سیاسی افراد هستند. هدف از طرح قانون و حاکمیت مردم و مشروعیت نظام در دموکراسی، برجسته‌نمودن جمهوریت است تا بتواند رابطه حکومت و مردم را به شکلی دموکراتیک تفسیر کند. این تفسیر، مردم را نسبت به حکومت دارای حق و حکومت را در مقابل مردم مکلف می‌داند. مردم در مشروعیت حکومت نقش و در مقابل حکومت حق دارند. حکومت نیز علاوه بر حق تکلیف هم دارد (خاتمی، ۱۳۸۰: ۱۸). پس می‌توان جوهر اصلی دولت را همین نهادهایی دانست که تابع فهم و فرهنگ مردم و نظارت قانون هستند.

طرح قانون اساسی در دولت‌های هفتم و هشتم، بر پایه رابطه دوسویه تفکر و قانون است. همانطور که در حکومت قانون خرد و دانش بشری، فردیت و آزادی و حقوق فردی، جامعه مدنی، حکومت نمایندگی و دموکراسی رخ می‌نماید و منجر به رقابت افراد در دنیایی با ارزش‌های نسبی‌گرایانه خواهد شد (Apter, 1986: 200-209). از سویی، قانون تعیین‌کننده حقوق اساسی مردم و اختیارات حکومت است و از سوی دیگر، با پذیرش جمهوری اسلامی، حق رای مردم و تاثیر تعیین‌کننده آن در اداره امور جامعه پذیرفته می‌شود (خاتمی، ۱۳۸۰: ۵۱). در این راستا، تکوین و تکامل نهادهای تحت حاکمیت قانون مورد تایید مردم است که در نهایت مسئولیت‌های خود را در شکل نهادهای جمهوری خواه در جامعه عرضه می‌دارند. در اینجا مشاهده می‌شود قانون خود به عنوان بعد عینی از آن لحاظ که متأثر از حق رای مردم است، قائم به ذهن است. خوانش سیاسی افراد، (توسعه انسانی) از دیگر مولفه‌های اولویت فلسفه نسبت به دموکراسی است. عدم توسعه دانش سیاسی منجر به عدم تکامل دولت‌سازی، فقدان توسعه، تک‌صدایی شدن جامعه، قانون‌ستیزی، نظم‌گریزی و... می‌شود (تاجیک، ۱۳۷۹: ۱۰۴-۱۰۵). بر این اساس، جامعه‌مطلوب دارای مردمی آگاه و آزاد است که دیدگاه‌های خود را ابراز داشته و مسائلی برای بحث و تصمیم‌گیری دارند. سیاست نیز فرایند انتخاب و رقابت سالم در کنار محدودیت، کنترل و توزیع قدرت سیاسی است. این سیاست نه بر مبنای منفعت و سود، بلکه بر پایه اندیشه و فرهنگ، مبتنا یافته است.^۱

دولت‌های هفتم و هشتم در بحث توسعه‌انسانی با نظر برخی از محققین قائل به نوسازی، که علوم اجتماعی و انسانی را به عنوان یک محصول جانبی از نوسازی نیازمند توسعه دانش کاربردی و همچنین ظهور نخبگان تحصیل‌کرده می‌دانند (توسلی ۱۹۷۶؛ تهرانیان و همکاران ۱۹۸۷؛ بهنام ۱۹۹۷؛ آزاد ارمکی-



۱. خاتمی، سید محمد، سخنرانی در مراسم افتتاحیه از دهمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران در سال ۱۳۷۷

(۱۹۹۹)، همداستان است. این دولت با ایجاد فضای دموکراتیک در تلاش بوده تا راه برای توسعه علوم اجتماعی هموارتر گرداند. در نتیجه بر گسترش آموزش عالی تاکید می‌شد. تا قبل از آن، زبان علم اجتماعی دانشگاهیان بیشتر گفتمانی عمومی بود و به‌طور گسترده‌ای در مطبوعات منعکس می‌شد. گسترش دامنه علوم انسانی از مطبوعات به واحدهای رسمی دانشگاهی ویژگی خاص توسعه علوم انسانی در این دوره است. در فضایی که انتشار روزنامه در عرصه‌های فرهنگ و هنر اوج یافته بود، مفاهیم و مقوله‌هایی چون عقلانیت، آزادی بیان و اندیشه، نقد، گفتگو، قانون، تساهل، تسامح، ناسیونالیسم، هویت ملی و حقوق شهروندی به نحوی موثر وارد فرهنگ سیاسی ایرانیان شد.

کنش در دولت نظریه‌گرا، اصولاً بر شاخص‌های ذهنی آزادی، روشنفکری، نخبگی، آگاهی عمومی و نقش مردم در تعیین سرنوشت شکل می‌یابد. در هر حال نمی‌توان این دولت را فارغ از نهادهای مدنی عینی چون مطبوعات، احزاب، تشکل‌ها، شوراهای قانون اساسی و مجلس در نظر گرفت. زیرا آنها به خوبی می‌دانستند که ایده‌های رشد، ترقی و مدرنیته مانند دانش و شایسته‌سالاری خارج از عناصر مادی آن همچون رشد تکنولوژی و بسط و گسترش اشکال مدرن غیرممکن است (Almond, 1982: 58). نکته قابل توجه این است که نظریه‌گرایان هرچا از نهادهای عینی سخن به میان می‌آوردند، اولویت آگاهی ذهنی در ساخت یا کنش نهادی را مقدم بر خود آن فرض می‌کنند.

شوراهای محلی که گرچه نهادی عینی در دموکراسی محسوب می‌گردد اما به پشتوانه گفتگو و مشورت بر مبنای الگوی فلسفی قابل دفاع است. در دولت مذکور، شوراهای محلی عاملی برای شناخت مردم نسبت به حقوق خود و درک همکاری‌شان با دولت تلقی می‌گردد «... ایجاد شوراها چندین نتیجه مثبت در بردارد. یکی گسترش و عمیق‌تر کردن مشارکت مردمی است... شوراها با استفاده از دانش محلی و پایگاه‌های انتخاباتی می‌توانند مکمل فعالیت‌های در

دست اقدام دولت مرکزی باشند ... اما پیامد دیگری ایجاد فهم و درک همکاری بین مردم و دولت است.^۱ دولت‌های هفتم و هشتم به خوبی درک کرده بودند که برای پر کردن شکاف نظری موجود بهترین راه تأیید سیاسی مردم است. از اینرو تاسیس انجمن‌های داوطلبانه بهترین خروجی را ارائه می‌دهد. زیرا این شوراها از یک سو بر توانایی شهروندان برای برگزاری دولت متکی هستند و از سوی دیگر نمایندگان دولت نیز در مسئولیت خود باقی خواهند ماند (Boix & Posner, 1996: 9-10) و حتی شهروندان را مصرف کنندگان سیاست تربیت می‌نمایند (Boix & Posner, 1998: 690). از این‌رو، شوراهای محلی فرایند تثبیت جمهوری است پس برای دموکراسی ضروری است. به واقع شوراهای محلی عنصری حیاتی به منظور تعمیق جامعه‌مدنی و دموکراسی و مقابله با ساختارهای دگماتیسم نهادهای رسمی است.

دیگر ویژگی الگوی نظریه‌گرا، تقدم توسعه سیاسی بر توسعه اقتصادی است. دولت‌های هفتم و هشتم بیماری اقتصادی دولت را دارای درمانی سیاسی - فلسفی می‌دانند. از این‌رو، جامعه‌مدنی و ظهور دپارتمان امنیت‌اجتماعی به منظور توسعه اقتصادی بسیار مهم است. «... تا این بیماری به طور اصولی درمان نشود، مشکلات اقتصادی حل نمی‌شود» (خاتمی، ۱۳۸۰: ۱۴). در این راستا برتری حاکمیت قانون، نظارت بر نهادها، شفافیت روابط اقتصادی دولت و گروه‌های رانت‌جو نقشی کلیدی در درمان بیماری اقتصادی بازی می‌کنند. بنابراین یکی از مهمترین اهداف اقتصادی دولت، نشان دادن پیوند عمیق بین توسعه سیاسی با توسعه اقتصادی است.

نتیجه‌گیری

دولت‌های هفتم و هشتم در جمهوری اسلامی در جهت‌گیری به سمت



دموکراسی، در وهله اول تحت واژگان فکری - فلسفی مدرنیته همانند آزادی، آگاهی و آموزش فردی، توسعه سیاسی، فرهنگ و در مرحله پس از آن تحت نهادهای عینی دموکراسی همچون انتخابات، احزاب، جناح‌ها و پارلمان قرار دارند. داده‌های فلسفی در چارچوب نظریه‌گرایی به شکلی شاخص در آرای اندیشمندان نظریه‌گرای ایران مانند طباطبائی، داوری اردکانی و ملکیان وجود دارد. این اندیشمندان با نگاهی تاریخی به فلسفه غرب، تحول در غرب را در توجه به تفکر و رشد واژگان فلسفی مدرنیته می‌پندارند. آنها غفلت جامعه ایرانی در باب اندیشگی را مهمترین عامل ناتوانی آن در گذار به دموکراسی می‌دانند. از اینرو، تجزیه و تحلیل داده‌های فلسفی مدرنیته در دولت‌های مذکور با پشتوانه هگلی - سوژکتیویستی این اندیشمندان کاملاً منطقی می‌نماید. در واقع عینک نظریه‌گرایی به نویسندگان کمک نمود تا در بررسی دموکراسی در ادوار مورد مطالعه به شکلی روشمند، جستارهای فلسفی و تئوریک آن را مورد تدقیق قرار دهند.

با پیروزی دولتمردان هفتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری در سال ۱۳۷۶، شالوده توسعه سیاسی با تقویت عناصر فکری و فرهنگی و آموزه‌های دینی و سیاسی امام خمینی(ره) پیکربندی می‌گردد. کنش‌ها در این دولت با ارجاع به پیش‌فرض‌های مدرنیته همچون آزادی، روشنفکری، نخبگی، آگاهی عمومی و نقش مردم در تعیین سرنوشت صورت می‌پذیرد. بویژه مساله توسعه سیاسی به خوبی الگوی نظریه‌گرایی در دولت‌های مذکور را تفسیر می‌نماید. در بینش فلسفی دولت، آزادی مقدم بر نهادهای مدنی است و نهادها بازتاب فرهنگ و شعور اجتماعی و سیاسی افراد. در واقع آزادی اجازه رشد نهادها را می‌دهد و نهادهای پس از آن، آزادی را تثبیت و نهادینه می‌کنند. این رابطه دوسویه در تفسیر قانون و اندیشه افراد نیز مشاهده می‌گردد. همانطور که در حکومت قانون؛ خرد و دانش بشری، فردیت، آزادی، حقوق فردی، جامعه مدنی، حکومت نمایندگی و دموکراسی رشد می‌یابند و بالعکس.

خوانش سیاسی افراد از مهمترین مولفه‌های نظریه‌گرایی دولت است. بر این - اساس، جامعه مطلوب، دارای مردمی آگاه و آزاد است که دیدگاه‌های خود را ابراز داشته و مسائلی برای بحث و تصمیم‌گیری دارند. فقدان رشد آگاهی - سیاسی و گستردگی دانش، منجر به عدم تکوین دولت‌سازی و فقدان توسعه در همه ابعاد می‌شود. از نظر دولت، سیاست‌هایی که مبتنی بر گویه‌های فلسفی اندیشه و فرهنگ مدرنیته محقق شوند، رشد عناصر عینی و جامعه‌شناختی را نیز همراه دارند. از اینرو و با استناد به یافته‌های مقاله که گرایش دولت‌های هفتم و هشتم را در مباحث فلسفی دموکراسی نشان می‌دهد، می‌توان نتیجه گرفت که در این دولت‌ها فلسفه دموکراسی نسبت به دموکراسی عملی تقدم دارد.

با این حال و با وجود بینش فلسفی دولت در گذار به دموکراسی، در عمل شکاف استراتژیک میان نخبگان از درون و نخبگان با جامعه بر سر همین گویه‌های فلسفی مانند آزادسازی فضای سیاسی و مدنی، رشد نخبگی، رشد مطبوعات، رشد طبقه متوسط شهری و از این دست شکل یافت. عدم همخوانی پیش‌فرض‌های دولت با جامعه اسلامی، عدم بلوغ نخبگان حکومتی، رشد غیرمعارف مطبوعاتی و رشد فزاینده خواسته‌های طبقه متوسط که انبساط سیاسی و مدنی را از نزدیک لمس کرده بودند؛ به همراه عملکرد نامناسب نخبگان در پیاده‌سازی الزامات نظری و عملی، در واقع نتوانست گذار به دموکراسی موفقی را بعمل آورد. نخبگان حاکم بدلیل تناقض بین شعارهای نظری و رفتارهای عملی از یک سو نتوانستند بر اختلافات درونی خود چیره شوند و از سوی دیگر بر نارضایتی عمومی دامن زدند. دولت‌های هفتم و هشتم هر چند در گذار به دموکراسی دارای بینشی هدفمند بودند اما در تثبیت آن نتوانستند موفقیت حاصل نمایند.

منابع

الف) فارسی

- اردستانی، حسین، (۱۳۸۴)، «عوامل موثر در شکل‌گیری نظریه سیاسی خاتمی»، رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، (شماره ۷)، صص: ۴۱-۷۰.
- آقابخشی، علی و مینو افشاری راد، (۱۳۷۹)، فرهنگ علوم سیاسی، تهران: نشر چاپار.
- بشیری، حسین، (۱۳۸۲)، دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران، تهران: نگاه معاصر.
- تاجیک، محمدرضا، (۱۳۷۹)، جامعه امن در گفتمان خاتمی، تهران: نشر نی.
- تاراجی، منصور، (۱۳۸۳)، «ای ملت فراموشکار: تاریخ یکصد ساله دموکراسی و ضد دموکراسی: چرا»، گزارش. شماره ۱۶۰.
- خاتمی، سیدمحمد، (۱۳۷۸)، از دنیای شهر تا شهردنیا، سیری در اندیشه سیاسی غرب، تهران: نشر نی.
- خاتمی، سیدمحمد، (۱۳۸۰)، احزاب و شوراهای، تهران: نشر طرح‌نو.
- داوری اردکانی، رضا، (۱۳۶۳)، وضع‌کنونی تفکر در ایران، تهران: نشر سروش.
- داوری اردکانی، رضا، (۱۳۷۸)، فرهنگ خرد و آزادی، تهران: نشر ساقی.
- داوری اردکانی، رضا، (۱۳۸۳)، تمدن و تفکر غربی، تهران: نشر ساقی.
- داوری اردکانی، رضا، (۱۳۸۶)، رساله‌ای در باب سنت و تجدید، تهران: نشر ساقی.
- دوستدار، آرامش، (۱۳۸۳)، امتناع تفکر در فرهنگ دینی، پاریس: نشر خاوران.
- رورتی، ریچارد، (۱۳۸۵)، اولویت دموکراسی بر فلسفه، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: نشر طرح نو.
- ریتز، جورج، (۱۳۷۹)، نظریه جامعه‌شناسی معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر علمی.
- سارتر، ژان پل، (۱۳۷۶)، اگزیستانسیالیسم و اصالت بشر، ترجمه مصطفی رحیمی، تهران: نشر نیلوفر.
- ساروخانی، باقر، (۱۳۷۰)، درآمدی بر دایرةالمعارف علوم اجتماعی، تهران: نشر کیهان.
- سعیدزاده، سید محسن، (۱۳۷۲)، زنان در جامعه مدنی چه اندازه سهم دارند، تهران: نشر قطره.
- شهرام‌نیا، امیر مسعود، (۱۳۸۶)، جهانی شدن و دموکراسی در ایران، تهران: نگاه معاصر.
- طباطبایی، سید جواد، (۱۳۷۲)، درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیش‌سیاسی در ایران، تهران: نشر کویر.
- طباطبایی، سید جواد، (۱۳۷۳)، زوال اندیشه سیاسی در ایران، تهران: نشر کویر.



- طباطبایی، سید جواد، (۱۳۷۴)، *ابن خلدون و علوم اجتماعی*، تهران: نشر طرح نو.
- طباطبایی، سید جواد، (۱۳۷۷)، *درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیش سیاسی در ایران*، تهران: نشر کویر.
- عالم، عبدالرحمن، (۱۳۸۵)، *بنیادهای علم سیاست*، تهران: نشر نی.
- فیرحی، داوود و علی علی حسینی، (۱۳۸۹)، «عادت‌واره هگلی و گذار از سنت در ایران معاصر»، *رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی*. شماره ۲۲. صص: ۲۲۵-۲۴۵.
- قوام، عبدالعلی، (۱۳۷۱)، *توسعه سیاسی و تحول اداری*، تهران: نشر قومس.
- کارموز، مرتضی، (۱۳۸۱)، «رورتی و منتقدانش»، *کتاب ماه ادبیات و فلسفه*، شماره ۶۴. کوهن، کارل، (۱۳۷۳)، *دموکراسی*، ترجمه فریبرز مجیدی، تهران: نشر خوارزمی.
- علی، مسعود، (۱۳۷۸)، *خاتمی از چه می‌گوید*، تهران: نشر اخلاص آزادی و اندیشه.
- مارش، دیوید و جری استوکر، (۱۳۷۸)، *روش و نظریه در علوم سیاسی*، ترجمه امیر محمد حاج یوسفی. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ملکیان، مصطفی، (۱۳۸۳)، «اولویت فلسفه بر دموکراسی: نقدی بر مقاله اولویت دموکراسی بر فلسفه نوشته ریچارد رورتی»، *فصلنامه ناقد*، شماره ۳.
- ملکیان، مصطفی، (۱۳۸۴)، «مبانی فرهنگی دموکراسی»، *سمینارگذار به دموکراسی*، دانشگاه-تهران: انجمن اسلامی دانشکده علوم اجتماعی.
- میرسپاسی، علی، (۱۳۸۱)، *دموکراسی یا حقیقت: رساله‌ای جامعه‌شناختی در باب روشنفکری ایرانی*، تهران: انتشارات طرح نو.
- هلد، دیوید، (۱۳۷۷)، *مدل‌های دموکراسی*، ترجمه عباس رنجبر، تهران: انتشارات سمت.
- هیرمیداس باوند، داود، (۱۳۸۷)، «دکتر فریدون آدمیت و اندیشه دموکراسی در ایران»، *مجله بخارا*، شماره ۶۵.

ب) انگلیسی

- Almond, Gabriel A, (1982), *Progress and Its Discontents*, University of California Press, Berkely & London.
- Apter, Dawid E, (1986), *Some Conceptual Approaches to the Study of Mdmernization* Prentice- Hall, Inc, New Jersey.
- Boix, Carles, Daniel N. Posner, (1996), "Making Social Capital Work: A Review of Robert Putnam's Making Democracy Work: Civic Traditions in Modern Italy" Working Paper No.96. Weatherhead Center for International Affairs, Harvard University
- Boix, Carles, Daniel N. Posner (1998), "Social Capital: Explaining its Origins and Effects on Government Performance" *British Journal of Political Science*, Vol 28, No (4), PP: 686-693.
- Mirsepasi, Ali (2010), *Democracy in Modern Iran: Islam, Culture, and Political Change*, New York University Press.

- O' Donnell, Guillermo. Schmitter, Philippe C. (1986), "Transition from Authoritarian Rule", Vol.4, Tentative Conclusions about Uncertain Democracies, Baltimore, MD: John Hopkins University press
- Rorty, Richard, (2000), "Universality and Truth," in R. B. Brandom (ed.), Rorty and his Critics, Malden (Mass.) - Oxford (UK), Blackwell Publishers, pp: 1-30.
- Shakibi, zh, (2007), Khatami and Gorbachev: Politics of Change in the Islamic Republic of Iran and the USSR, London Oxford and New York International Library Press.
- Weissbach Muriel M, (1999), "Iran's Khatami Advances 'Dialogue of Civilizations', EIRInternational", Issue of EIR, Vol 26, No (45).



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی